

اشکال جواب اول:

فرمایش ایشان فی حد نفسه فرمایش خوبی است ولی خلاف ظاهر روایت می‌باشد زیرا ظاهر روایت این است که امام علیه السلام دو حدیث را نقل می‌نمایند لذا اگر حدیث اول دارای این اضافات گفته شده بود باید آن اضافات ذکر می‌شد چون آن اضافات از قرائنی هستند که دخیل در فهم دلیل و مراد متکلم می‌باشند. پس صحت این فرمایش متوقف بر این است که راه‌ها و سخنان دیگر صحیح نباشد.

جواب دوم: فرمایش صاحب منتقى الاصول ره

در خود روایت قرینه‌ای وجود دارد که احتمال گفته شده در جواب اول را تبدیل به ظهور می‌کند و آن قرینه کلمه «ذلک» در عبارت «إن فی ذلک حدیثین» می‌باشد زیرا مشأً الیه «ذلک» همان سوال سائل است و سوال سائل این بود که آیا در قیام بعد از تشهد اول تکبیر وجود دارد یا خیر. پس «إن فی ذلک حدیثین» یعنی در همین قیام بعد از تشهد اول دو حدیث می‌باشد و در نتیجه خود روایت می‌گوید که مورد این دو حدیث، تکبیر برای قیام بعد از تشهد اول است و به عبارت دیگر در باره تکبیر برای قیام بعد از تشهد اول سوالی طرح شده است و در پاسخ به آن سوال امام معصوم علیه السلام این عام را فرموده‌اند.

«و يمكن الاستشهاد لذلک من نفس الرواية، حيث عبر عليه السلام: «ان فی ذلک حدیثین اما أولهما...»، و المشار إليه هو التکبیر بعد التشهد الأول، و هو ظاهر فی ان المطلق وارد فيه، فتأمل [1]». [1]

نکته:

در برخی نسخ به جای کلمه «ذلک»، کلمه «فیه» ذکر شده است که در این صورت هم این فرمایش ایشان جاری خواهد بود.

اشکال جواب دوم:

خود صاحب منتقى الاصول ره بعد از بیان این سخنان «فتأمل» فرموده‌اند و مقرر محترم در حاشیه فرموده است که معنای «إن فی ذلک حدیثین» این نیست که در مورد تکبیر برای قیام بعد از تشهد اول سوالی از طرف سائل طرح شده است و در پاسخ به آن سوال معصوم علیه السلام این عم را فرموده باشد بلکه «إن فی ذلک حدیثین» به این معنا می‌باشد که در باره این تکبیر دو حدیث وجود دارد که یک حدیث به اطلاق و عموم شامل تکبیر برای قیام بعد از تشهد اول خواهد بود مانند اینکه در باره مساله‌ای از شما سوال می‌شود و شما در مقام جواب می‌فرمائید که پیرامون این مساله دو روایت وجود دارد ولو اینکه این دو روایت به اطلاق نسبت به مورد سوال دلالت داشته باشند.

«إشارة إلى المناقشة فی هذا الاستظهار، لإمكان إرادة ان ما ورد مما تتكفل حکم هذا المورد حدیثان، فلا دلالة له علی کون مورد المطلق مورد السؤال». [2]

جواب سوم: فرمایش محقق سیستانی دام ظلّه

اگر به کتاب الغیبة نظر شود به دست می‌آید که استفتاء را حمیری کرده و نظیر همین

سوال‌های حمیری را اهل قم هم استفتاء کرده‌اند و از عبارت «وَ احْتَجْتُ اَدَامَ اللّٰهُ عَزَّكَ اَنْ تَسْأَلَ لِيْ بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ الْمُصَلِّيْ اِذَا قَامَ مِنَ التَّسْهَدِ الْاَوَّلِ لِلرُّكْعَةِ الثَّالِثَةِ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ اَنْ يُكَبِّرَ قَبْلَ بَعْضِ اَصْحَابِنَا قَالَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيْرُ وَ يُجْزِيْهِ اَنْ يَقُوْلَ بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهِ اَقُوْمُ وَ اَقْعُدْ» به دست می‌آید که هم حمیری و هم اهل قم به روایات دال بر مستحب بودن تکبیر در صورت انتقال از هر حالتی به حالت دیگر، اطلاع داشته‌اند لذا می‌گوید که شنیده‌ایم برخی از فقهاء می‌گویند که در این محل تکبیر لازم نیست و اگر «يَحْوِلُ اللّٰهُ وَ قُوَّتِهِ اَقُوْمُ وَ اَقْعُدْ» بگوید، مجزی است و از طرف دیگر حدیث دوم که می‌گوید: تکبیر در این محل لازم نیست، اگر روایتی بود که بر این مفاد به صراحت دلالت داشت، دیگر فقهاء اهل قم و حمیری که از فقهاء می‌باشد، دچار تحیر نمی‌شدند زیرا در این صورت جمع عرفی واضحی وجود خواهد داشت و این تحیر نشان می‌دهد روایاتی که در اختیار آنان بوده است به این شکلی که الآن ما به حسب ظاهر می‌بینیم نبوده‌اند یعنی نسبت بین آنها عام و خاص نبوده است و امام علیه السلام هم در این توقیع دو حدیث را به صورت مفصل و با جمیع خصوصیات بیان فرموده‌اند بلکه به صورت اشاره بیان فرموده‌اند. پس حدس زده می‌شود که نسبت بین این دو حدیث عموم و خصوص مطلق نبوده است.

«أَنَّ مَا ذَكَرَ اَوَّلًا مِنْ أَنَّهُ إِنْ انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى وَجِبَ التَّكْبِيرُ نَقْلًا اِجْمَالِيًّا لِاتْفَصِيْلِيٍّ اِذْ لَمْ تَرِدْ فِيْهِ رَوَايَةٌ بِهَذَا اللَّسَانِ فِيْ كُتُبِ الْخَاصَّةِ وَ لَا الْعَامَةِ نَعَمْ جَاءَ فِيْ نَبْلِ الْاَوْطَارِ لِلشُّوْكَانِي عَنْ ابْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُكَبِّرُ فِيْ كُلِّ رَفْعٍ وَ خَفَضٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُوْدٍ وَ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ النَّسَائِيُّ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ غَيْرُهُمْ وَ نَقَلُوْهُ عَنِ الْاِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيْضًا وَ قَالُوْا اِنَّ اَوَّلَ مَنْ اَلْفَى التَّكْبِيْرَاتِ هُوَ عِثْمَانُ لَضَعْفِهِ عَنْ ذَلِكَ وَ تَبِعَهُ مُعَاوِيَةُ ... وَ قَالَ الشَّيْخُ الطُّوْسِيُّ رَهْ فِي الْخِلَافِ اِذَا اِنْتَقَلَ مِنْ رُكْنٍ اِلَى رُكْنٍ مِنْ رَفْعٍ اِلَى خَفَضٍ وَ مِنْ خَفَضٍ اِلَى رَفْعٍ يَنْتَقِلُ بِالتَّكْبِيْرِ اِلَّا اِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوْعِ فَإِنَّهُ يَقُوْلُ: سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمَدَهُ وَ بِهِ قَالَ جَمِيْعُ الْفُقَهَاءِ وَ رَوَى ذَلِكَ لَابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ عُمَرَ وَ جَابِرٌ وَ قَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيْزِ لَا يُكَبِّرُ اِلَّا تَكْبِيْرَ الْاِفْتِتَاحِ (در شرع فقط تكبيره الاحرام آمده است و تكبير ديگري وجود ندارد) وَ دَلِيْلُنَا اِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَخْتَلِفُوْنَ فِيْ ذَلِكَ وَ اَيْضًا لِاخْلَافِ أَنَّ مَنْ فَعَلَ مَا قُلْنَا كَانَ صَلَاتُهُ ... وَ رَوَى الزَّهْرِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اِلَهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُكَبِّرُ كُلَّ مَا خَفَضَ وَ رَفَعَ وَ مَا زَالَتْ تِلْكَ صَلَاتُهُ حَتَّى لَقِيَ اللّٰهَ، بَآيَةً كَانَ فَلَا بُدَّ أَنْ يَفْرَضَ أَنَّهُ كَانَ لَدَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيْرِيِّ خَبْرٌ صَرِيحٌ بِوُجُوْبِ التَّكْبِيْرِ عِنْدَ كُلِّ رَفْعٍ وَ خَفَضٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُوْدٍ فَلِذَلِكَ بَقِيَ مُتَحَيِّرًا (پس حتما يك خبري به اين شكل در دست آنها بوده است و امام عليه السلام هم به آن خبر اشاره می‌کند و خصوصیات دیگر خبر را بیان نمی‌فرمایند.) کَمَا أَنَّ الْخَبْرَ الثَّانِيَّ اَيْضًا فِيْ مَا يَبْدُوْنَ مِنْ اِجْمَالٍ وَ رُبَّمَا كَانَ تَفْصِيْلُهُ مَا تَكَرَّرَ فِيْ رَوَايَاتِنَا (که در روایات ما به صورت مکرر آمده است.) أَنَّهُ فِيْ مَجْمُوعِ الصَّلَاةِ الْيَوْمِيَّةِ خَمْسٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيْرَةً وَ قَدْ رَوَى ذَلِكَ بِطَرَقٍ مُتَعَدِّدٍ عَنِ الْاِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ فِي الْكَافِي رَوَاهُ بَسْنَدٍ مُعْتَبَرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَغِيْرَةَ وَ قَسْرَهُنَّ بِأَنَّهُ فِي الظُّهْرِ اِحْدَى عَشَرَ تَكْبِيْرَةً اِلَى آخِرٍ وَ فِي الْبَحَارِ عَنْ عَلَلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اِبْرَاهِيْمَ أَقَلَّ مَا يَجِبُ مِنَ التَّكْبِيْرِ فِي كُلِّ صَلَاةٍ جَمَلَتَهَا مَا قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَقْلَّ مَا يَجِبُ فِي الصَّلَاةِ الْخَمْسُ مِنَ التَّكْبِيْرِ خَمْسٌ وَ تِسْعُونَ تَكْبِيْرَةً مِنْهَا تَكْبِيْرَاتُ الْقَنُوْتِ وَ لَيْسَ فِي النُّهُوْضِ مِنَ التَّسْهَدِ تَكْبِيْرَةً وَ اِنْمَا كَانَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُوْلُ اِذَا قَامَ مِنَ التَّسْهَدِ بِاللّٰهِ اَقُوْمُ وَ اَقْعُدْ اَهْلَ الْكِبَرَاءِ وَ الْجَبْرُوْتِ وَ الْعِظْمَةِ (اگر بعد از قیام از تشهد تکبیر ثابت بود مجموع تکبیرات 96 عدد بود)»

پس این روایات می‌گویند که در نمازهای واجب پنجگانه مجموع تکبیرات واجبه و مستحبه

95 تا می‌باشد و بنابر روایتی که می‌گوید: برای هر قیام و قعود و هر انتقال از حالتی به حالت دیگر، تکبیر وجود دارد، در نمازهای واجب پنجگانه مجموع تکبیرات 96 تا خواهد بود و در نتیجه این دو مفاد واقعا با هم تعارض خواهند داشت زیرا یکی می‌گوید که در نمازهای واجب پنجگانه مجموع تکبیرات 95 تا می‌باشد و دیگری می‌گوید که در نمازهای واجب پنجگانه مجموع تکبیرات 96 تا خواهد بود و نباید ظاهر نقلی که در توقیع وجود دارد ما را مغرور نماید زیرا این دو حدیث را امام علیه السلام به صورت اجمال نقل فرموده‌اند نه به گونه ما صَدَرَ تا همه خصوصیات را نقل فرموده باشند.

اشکال جواب سوم:

این فرمایش محقق سیستانی دام ظلّه خلاف ظاهر روایت می‌باشد زیرا اینکه امام زمان علیه السلام چیزی را که در فهم مطلب دخالت داشته باشد، ذکر ننمایند، ادعاء ناتمامی می‌باشد و اینکه بیشتر فقهای که به این توقیع نظر نموده‌اند قائل شده‌اند که بین دو حدیث نقل شده در توقیع نسبت عام و خاص وجود دارد لذا سراغ توجیهاات دیگر رفته‌اند یا به توقیع اشکال کرده‌اند، کافی است که بدانیم اینگونه نقل و اینگونه اجمال گوئی باعث إخلال به مقصود از روایت شده است. پس اینگونه سخن گفتن برخلاف قواعد محاوره می‌باشد لذا ملتزم به این جواب نمی‌توان شد.

امام علیه السلام در مقام بیان حکم فرمودند: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا» یعنی با ضمیر «هما» به آن دو حدیث اشاره می‌نمایند و اگر بنابر این باشد که امام زمان علیه السلام در مقام نقل این دو حدیث به صورت اشاره این دو را نقل نموده باشد پس باید آن دو حدیثی که از معصومین علیهم السلام صادر شده‌اند دو حدیث معروف و مشهوری بوده باشند که امام زمان علیه السلام به نقل اشاره‌ای اکتفاء نموده‌اند و اگر چنین حدیث معروفی در نزد اهل قم وجود داشت حتما نقل می‌شد و به دست ما می‌رسید.

نکته:

این فرمایش محقق سیستانی دام ظلّه شبیه فرمایش مرحوم صاحب عروة ره می‌باشد که فرمودند: ممکن است آن حدیث دوم هم عام بوده باشد یعنی امام علیه السلام در مقام نقل به اشاره حدیث دوم را بیان فرموده‌اند نه با تمام خصوصیات و حدیث دوم در اصل به صورت عام از معصوم علیه السلام صادر شده بوده است لذا نسبت این دو حدیث با هم عام و خاص نخواهد بود بلکه متعارضین هستند و امام علیه السلام هم در فرض تعارض حکم به تخییر فرموده است.

نتیجه:

با این بیانات فرموده شده نمی‌توان اثبات کرد که نسبت بین دو حدیث منقول از امام زمان علیه السلام عموم و خصوص مطلق نمی‌باشد.

بررسی وجه سوم:

اشکال:

اولا:

اینگونه جمع در باب مستحبات مبنائی است.

ثانیا:

افرادی که قائل هستند در باب مستحبات دلیل خاص یا مقید حمل بر مراتب می‌شود نه اینکه خاص، عام را تخصیص بزند یا مقید، مطلق را قید بزند، در همه موارد از مستحبات چنین سخنی را بیان نمی‌فرمایند.

تاره یک روایت می‌گوید: «مَنْ رَأَى الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَهُ كَذَا» که این روایت مطلق است و روایت دیگر می‌گوید: «زُرِ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْغُسْلِ» که این روایت مقید بـ غُسل می‌باشد و در اینگونه موارد فرموده‌اند که روایت مطلق حمل بر مقید نمی‌شود و روایت دوم که قید غسل را ذکر نموده است منظورش این است که زیارت با غسل فضیلت بیشتری دارد و الا زیارت بدون غسل هم صحیح است و ثواب دارد.

در اینگونه موارد مطلق حمل بر مقید نمی‌شود چون در اینگونه موارد وحدت حکم و وحدت جعل محرز نمی‌شود. حمل مطلق بر مقید در دو جمله که مفاد آنها مثبت می‌باشد، مشروط بر این است که وحدت حکم و وحدت جعل محرز شود مانند اینکه شارع فرموده است: «إِنْ طَاهَرْتَ أَعْتَقَ رَقَبَةً» و نیز فرموده است: «إِنْ طَاهَرْتَ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمَنَةً» که در این صورت اگر اتحاد حکم را احراز کردیم أَعْتَقَ رَقَبَةً را مقید به مؤمنة می‌نمائیم زیرا وقتی یک مجعول بیشتر وجود نداشت حتما آن قید در أَعْتَقَ رَقَبَةً وجود دارد و گفته نشدن آن به خاطر این است که می‌خواسته به صورت منفصل آن قید را بیان نماید و اگر احراز وحد حکم و وحدت جعل نکردیم در الزامیات و در مستحبات نمی‌توان مطلق را بر مقید حمل کرد ولی در مستحبات دلیلی بر وحدت حکم نداریم چون در مستحبات مصلحت الزامی وجود ندارد و مصلحت غیر الزامی دارای مراتب می‌باشد لذا در باب مستحبات در دو جمله که مفاد آنها مثبت می‌باشد، مطلق بر مقید حمل نمی‌شود بلکه مقید و خاص بر فرد افضل حمل خواهند شد.

تاره یک روایت می‌گوید: این عمل در هر حالتی از فلان کار مستحب است و روایت دیگر می‌گوید: همان عمل در فلان حالت از همان کار مستحب نیست که در این صورت باید عام را به خاص تخصیص زد یا مطلق را بر مقید حمل نمود و ما نحن فیه هم چنین می‌باشد زیرا حدیث اول می‌گوید: از هر حالتی که به حالت دیگر منتقل شدید تکبیر وجود دارد و حدیث دوم می‌گوید: در قیام بعد از تشهد اول تکبیر وجود ندارد یعنی جنس تکبیر را نفی می‌نماید نه مرتبه‌ای از فضیلت را پس این مورد از آن مواردی نیست که بگوئیم مطلق بر مقید حمل نمی‌شود یا عام به خاص تخصیص نمی‌خورد بلکه باید دلیل مقید و خاص را بر نفی فضیلت حمل کرد که در این صورت به هر دو روایت اخذ شده است. مانند اینکه یک روایت می‌گوید: «صُمْ أَيَّامَ الشَّهْرِ» و روایت دیگر می‌گوید: «لَا يَكُونُ الصَّوْمُ فِي يَوْمٍ عَاشُورَاءَ» که در این مثال روایت دوم می‌خواهد بگوید که روزه در روز عاشورا مستحب نیست نه اینکه حمل کنیم روایت دوم را بر اینکه روزه در روز عاشورا هم صحیح است ولی آن فضیلتی که برای روزه گرفتن در روزهای دیگر وجود دارد، در روزه‌ی روز عاشورا وجود ندارد.

نتیجه این شد که این جمع عرفی برخلاف مبنای اصولی و برخلاف ظاهر روایت می‌باشد.

بررسی وجه چهارم:

حدیث اول چنین بود: «أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ خَالَةٍ إِلَى خَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ» و حدیث دوم هم چنین بود: «أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّهُ رُوي أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَثَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْفُؤُودِ تَكْبِيرٌ وَ كَذَلِكَ التَّشَهُُّدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى» و وقتی به حدیث دوم نظر انداخته می‌شود مشاهده نمی‌شود که ناظر به حدیث اول باشد در حالی که دلیل حاکم به موضوع دلیل محکوم یا به محمول یا به نسبت بین موضوع و محمول یا به متعلق حکم نه موضوع یا به جهت صدور دلیل محکوم نظر دارد. پس این دو حدیث با هم کاری ندارند مگر اینکه نسبت بین آن دو عموم و خصوص مطلق می‌باشد بله عبارت «وَ كَذَلِكَ التَّشَهُُّدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى» اگر از کلام امام زمان علیه السلام باشد نه جزء حدیث دوم ناظر به حدیث اول می‌باشد چون وقتی امام علیه السلام فرمودند که قیام بعد از تشهد مانند بلند شدن از سجده دوم می‌باشد مفهوم این کلام این است که قیام بعد از تشهد داخل در حدیث اول نیست و علت مفهوم داشتن این کلام این است که تقسیم قاطع شرکت می‌باشد. ولی این بیان متوقف بر این است که این عبارت جزء حدیث دوم نباشد در حالی که مرحوم شهید صدر ره در این بیان خود فرض گرفته‌اند که این عبارت جزء حدیث دوم می‌باشد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. منتقى الأصول، ج 7، ص: 429

[2]. منتقى الأصول، ج 7، ص: 429